

# ہری پاتر

و

زندانی آزکابان



جی. کی. رولینگ

عنوان: هری پاتر و زندانی آزکابان (۱۹۹۹)

عنوان انگلیسی: Harry Potter and the Prisoner of Azkaban

مشخصات ظاهری: ۴۴۰ ص، رقعی

چاپ: ۱۴۰۳ نوبت اول

نویسنده: جی.کی. رولینگ

طراح جلد: جانی دادل

مترجم: حسین غریبی



مرکز دنیای جادوگری

وبسایت طرفداران هری پاتر


[www.WizardingCenter.com](http://www.WizardingCenter.com)

فروشگاه دمنتور


[www.Dementor.ir](http://www.Dementor.ir)



@wizardingcenter



تقدیم به جیل پروئیت<sup>۱</sup> و آنیہ کایلی<sup>۲</sup>،  
مادرخواندگان سویینگ<sup>۳</sup>

- 
- 1- Jill Prewett
  - 2- Aine Kiely
  - 3- Swing
- 

## فهرست

۱	فصل ۱ پستِ جغدی
۱۶	فصل ۲ اشتباه بزرگ عمه مارچ
۳۱	فصل ۳ اتوبوس شوالیه
۴۸	فصل ۴ لیکی کالدرن
۶۸	فصل ۵ دمنتور
۹۴	فصل ۶ چنگال و تفالهٔ چای
۱۱۹	فصل ۷ باگرت درون کمد
۱۳۶	فصل ۸ فرار بانوی چاق
۱۵۶	فصل ۹ شکست سخت و گرموار
۱۷۷	فصل ۱۰ نقشهٔ نابکار
۲۰۳	فصل ۱۱ فایربولت

۲۲۵	فصل ۱۲ پاترونوس
۲۴۳	فصل ۱۳ گریفیندور در برابر ریونکلا
۲۵۹	فصل ۱۴ کینهٔ اسنیپ
۲۸۰	فصل ۱۵ مسابقهٔ نهایی کوبیدیچ
۳۰۲	فصل ۱۶ پیش‌گویی پروفیسور ترلانی
۳۲۰	فصل ۱۷ گره و موش و سگ
۳۳۷	فصل ۱۸ مهتابی، دُم‌کرمی، نرمه‌پا و شاخکی
۳۴۵	فصل ۱۹ خادم لرد ولدمورت
۳۶۴	فصل ۲۰ بوسهٔ دمناتور
۳۷۲	فصل ۲۱ راز هرمانینی
۴۰۰	فصل ۲۲ دوباره پستِ جغدی
۴۱۸	واژگان و نام‌ها

## فصل ۱

# پستِ جعدی

هری پاتر<sup>۱</sup> از بسیاری جهات یک پسر خیلی غیرعادی بود. یک دلیلش این بود که از تعطیلات تابستان بیش از تمام اوقاتِ دیگر سال متنفر بود. یا مثلاً خیلی دلش می‌خواست تکالیفش را انجام دهد، ولی مجبورش کرده بودند مخفیانه در دل شب این کار را بکنند. علاوه بر این‌ها، او دست‌برقضا یک جادوگر بود.

تقریباً ساعت دوازده شب بود و هری دمر روی تختش دراز کشیده و پتوها را مثل خیمه روی سرش کشیده بود و توی یک دستش چراغ‌قوه بود و کتاب بزرگی با جلد چرمی (تاریخچهٔ جادو اثر باتیلدا بگشات<sup>۲</sup>) را با تکیه به بالشش باز نگه داشته بود. هری همان‌طور که نوک قلم‌پر عقابش را روی صفحهٔ کتاب پایین می‌آورد، با اخم دنبال چیزی می‌گشت که کمک کند مقاله‌اش را با عنوان «سوزاندن ساحره‌ها در قرن چهاردهم بی‌فایده بود - شرح دهید» بنویسد.

قلم‌پر بالای بندی که مناسب به نظر می‌رسید متوقف شد. هری عینکِ گردش را روی بینی‌اش بالا زد و چراغ‌قوه‌اش را به کتاب نزدیک‌تر کرد و خواند:

افراد غیرجادوگر (که عموماً ماگِل خوانده می‌شوند) در دوران قرون‌وسطا  
بیش از هر زمانی از جادو می‌ترسیدند، اما در تشخیص آن چندان تبحری  
نداشتند. در مواقع نادری که یک ساحره یا جادوگر واقعی را دستگیر می‌کردند،

---

1- Harry Potter

2- Bathilda Bagshot

سوزاندن او به هیچ‌وجه اثرگذار نبود. آن ساحره یا جادوگر یک افسون آتش‌سردکن<sup>۲</sup> ساده را اجرا می‌کرد و بعد وانمود می‌کرد که از درد جیغ می‌کشد، اما در واقع از احساس قَلقلک ملایمی لذت می‌برد. کما اینکه وِنْدِلین عجیب<sup>۱</sup> چنان از سوزانده شدن لذت می‌برد که اجازه داد بالغ بر چهل و هفت بار او را با قیافه‌های مختلف دستگیر کنند.

هری قلم‌پیر را بین دندان‌هایش گذاشت و دستش را زیر بالشش برد تا شیشهٔ مرکب و یک لولهٔ کاغذپوستی بیرون بیاورد. آهسته و خیلی با احتیاط شیشهٔ مرکب را باز کرد، قلم‌پرش را در آن فرو برد و شروع به نوشتن کرد. هرازگاهی مکث می‌کرد و گوشش را تیز می‌کرد، چون اگر یکی از دِرزلی‌ها<sup>۳</sup> موقع رفتن به دست‌شویی صدای قیژ‌قیژ قلم‌پرش را می‌شنید، احتمالاً مابقی تابستان توی انباری زیرپله حبس می‌شد.

خانوادهٔ دِرزلی ساکن خانهٔ شمارهٔ چهار خیابان پریوت<sup>۴</sup> دلیل آن بودند که هری هیچ‌وقت از تعطیلات تابستانش لذت نمی‌برد. عمو ورنن<sup>۵</sup>، خاله پتونیا<sup>۶</sup> و پسرشان، دادلی<sup>۷</sup>، تنها بستگان زندهٔ هری بودند. آن‌ها ماگل بودند و نگرششان نسبت به جادو بسیار قرون‌وسطایی بود. زیر سقف دِرزلی‌ها، هیچ‌وقت کسی اسم پدر و مادر درگذشتهٔ هری را که جادوگر و ساحره بودند نمی‌برد. عمو ورنن و خاله پتونیا سال‌ها به این امید که جادو را به‌زور از وجود هری بیرون کنند، تا جای ممکن با او بدرفتاری کرده بودند. اما در کمال عصبانیت متوجه شدند که ناموفق بوده‌اند و حالا با این ترس زندگی می‌کردند که مبادا کسی بو ببرد که هری اکثر دو سال گذشته را در مدرسهٔ سحر و جادوی هاگوارتس<sup>۷</sup> گذرانده است. این روزها نهایت کاری که دِرزلی‌ها از دستشان برمی‌آمد این بود که از آغاز تعطیلات تابستان کتاب‌های

۱- Wendelin the Weird: این شخصیت زن است. م.

2- Dursley  
3- Privet Drive  
4- Vernon  
5- Petunia  
6- Dudley  
7- Hogwarts

درسی، چوب‌دستی، پاتیل و دسته‌جاروی هری را توی انباری بگذارند و درش را قفل کنند و حرف‌زدن با همسایه‌ها را برای او غدغن کنند.

این جدایی از کتاب‌های درسی برای هری مشکل بزرگی درست کرده بود، چون اساتیدش در هاگوارتس برای تعطیلات تکالیف زیادی به او داده بودند. یکی از مقاله‌ها را که ناخوشایندتر از بقیه و دربارهٔ معجون‌های کوچک‌کننده<sup>۱</sup> بود، پروفیسور اسنیپ<sup>۱</sup> محول کرده بود. استادی که هری کمتر از همهٔ اساتید از او خوشش می‌آمد و با کمال میل دنبال بهانه‌ای بود تا یک ماه هری را مجازات کند. بنابراین هری در اولین هفتهٔ تعطیلات از فرصت استفاده کرده بود. زمانی که عمو ورنن و خاله پتونیا و دادلی بیرون از خانه به حیاط جلویی رفته بودند تا از ماشین جدید شرکت عمو ورنن تعریف و تمجید کنند (با صدای بلند، تا بقیهٔ ساکنان خیابان هم متوجه شوند)، هری یواشکی از پله‌ها پایین رفته، با شیء نوک‌تیزی قفل انباری زیرپله را باز کرده، چند تا از کتاب‌هایش را برداشته و آن‌ها را توی اتاقش قایم کرده بود. مادامی که لکهٔ مرگی روی ملحفه‌ها باقی نمی‌گذاشت، لازم نبود درزلی‌ها بدانند که شب‌ها جادو می‌خواند.

هری فعلاً دلش نمی‌خواست با خاله و شوهرخاله‌اش مشاجره‌ای پیدا کند چون همین حالا هم با او سر لیج افتاده بودند؛ دلیلش هم این بود که یک هفته بعد از شروع تعطیلات مدرسه یکی از دوستانِ جادوگرِ هری با تلفن تماس گرفته بود.

رون ویزلی<sup>۲</sup> که یکی از بهترین دوستان هری در هاگوارتس بود، در خانواده‌ای کاملاً جادوگر بزرگ شده بود. به همین دلیل او چیزهای زیادی می‌دانست که هری از آن‌ها بی‌اطلاع بود، اما تا به آن روز هیچ‌وقت از تلفن استفاده نکرده بود. از بخت بد، کسی که گوشی تلفن را برداشت عمو ورنن بود.

«ورنن درزلی هستم، بفرمایید.»

هری که در آن لحظه اتفاقی توی اتاق بود، وقتی صدای پاسخ رون را شنید خشکش زد.

---

1- Snape

2- Ron Weasley